

ژرف‌شناختی شخصیت «رستم»

دکتر بتول فخراسلام*

استادیار دانشگاه آزاداسلامی واحد نیشابور

اشرف عربیانی

کارشناس ارشد دانشگاه آزاداسلامی واحد نیشابور

(تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱، تاریخ تصویب: ۸۹/۱۰/۱۴)

چکیده

در تفکر اساطیری، نام یک شخص با شخصیت و منش او، پیوندی ناگسستگی دارد؛ به سخنی دیگر نام، گویای شخصیت وجودی اوست. در شاهنامه، این پیوند و هماهنگی در نام رستم و منش و خویش‌کاری او پدیدار می‌شود. رستم از یک سو در چکاد بلند حماسه جای دارد و از سویی دیگر، در جایگاه درخشان اساطیری در کنار سام و گرشاسپ. بنابراین شخصیت رستم آمیزه‌ای است از کنش‌های نمادین اساطیری و پهلوانی. در نگاهی دیگر، شخصیت تاریخی این ابرمرد شاهنامه، با «سورنا» سردار اشکانی هماهنگی دارد.

در این مقاله به ابعاد گوناگون شخصیت «رستم» پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

رستم، شاهنامه، حماسه، اسطوره، مهر.

*. ۰۹۱۵۳۰۲۸۷۷۱

۱- رستم پهلوان نیمه حماسی و نیمه اسطوره‌ای

در اوستا نامی از رستم نیامده است و در ادبیات پهلوی از او با نام‌های «رُت ستخمک» یا «رتستخم و رتستهم» یاد شده است، و همین نام در فارسی «رسته‌م یا رستم» است. دکتر کزازی در کتاب نامه باستان، ریخت پهلوی و معنای این‌واژه را بررسی کرده و چنین می‌نویسد: «این نام از دو پاره ساخته شده است: پاره نخستین آن روت یا رود یا رودی است که در ریخت فرجامین آن در پارسی، روشده است و پاره دوم «ستهم» که در پارسی «ستم» از آن مانده است. پاره نخستین در اوستایی رگوده بوده است به معنی «بالا و قامت» و «ریخت و پیکر» که از آن «روی» در پارسی در معنی چهره؛ بازمانده است. ستاک همتای «رئوده» در سانسکریت روهه raha بوده است به معنی «بلندی» و درهند و ایرانی رئود raudh به معنی «بالیدن» و «رشد کردن» که در «رُستن» و «روییدن» پارسی به یادگار مانده است. پاره دوم از ستاکی باستانی در ایرانی کهن و اوستایی برآمده است که در ستخره stax-fa به معنی «استوار و سخت و محکم» دیده می‌آید، پاره دوم نام، همان است که در ریخت «تهم» در معنی تنومند و پیلتن در پارسی به کار برده شده است و ویژگی پهلوانان بزرگ است. بر پاره آنچه نوشته آمد، معنای «رستم»، همان است که در برنامه وی «تهمتن» باز تافته است: «آنکه تن و بالایی سترگ و ستر دارد». نویسنده دیدگاه دیگری را در معنای آن بر پاره ریشه شناسی و زبان شناسی تاریخی بیان نموده است. بدین‌گونه که ریخت باستانی رستم «رئودستخمه» می‌توانسته باشد که در این ترکیب پاره دوم واژه، پاره نخستین آن را باز می‌نماید. از این روی رستم به معنی «کسی که ستم و زیان وی باز بسته به بالا و پیکراوست» یعنی رستم پهلوانی است که تنها با پیکر خویش و بی‌آنکه به جنگ ابزار نیازی داشته باشد، مایه زیان و ستم بر دشمنان و هم‌اورد دانش می‌گردد و آنان را از پای در می‌اندازد.» (کزازی، ۱۳۷۶: صص ۴۴۹-۴۵۰).

اما چرا در اوستا داستان رستم و زال نیامده است؟ گروهی بر این باورند که رستم قهرمان داستانهای سکایی بوده است که داستانهای او با روایت‌های دیگر در شاهنامه آمیخته شده است. بخصوص که فرمانروایی خاندان رستم در سیستان است. دکتر مهرداد بهار در کتاب جستاری چند در فرهنگ ایران، زمان تدوین یشت‌ها را که در

اواسط عصر هخامنشیان بوده بر زمان شکل‌گیری داستان‌های زال و رستم منطبق نمی‌داند. داستانهای خاندان زال در حوالی میلاد مسیح شکل گرفته و با روایات پیشدادی و کیانی تلفیق یافته است و این زمانی است که بلخ و شمال شرق نجد ایران، دیگر مرکز دین‌زرتشت نیست، بلکه مرکزی بودایی است و دولت بودایی کوشانیان بر بخش اعظم آن حاکم است و سکایان در زابل و سیستان مستقراند و در این عصر روحانیت زرتشتی احتمالاً به بخش غربی نجد ایران، به ویژه به فارس منتقل شده است.

(بهار، ۱۳۷۳: صص ۹۹-۹۷)

از میان همه داستانهای رستم، تنها یک روایت در بند هش آمده است و شاید بلندترین متن پهلوی درباره اوست. این روایت مربوط به گرفتاری کاووس در هاماوران است که چنین آمده است: «چون کاووس گرفتار شد رستم از سیستان (سپاه) آراست و هاماورانیان را گرفت. کاووس و دیگر ایرانیان را از بند گشود با افراسیاب به اولای رودبار که سپاهان خوانند کارزاری نو کرد. از آن جای (وی را) را شکست داد. پس کارزار دیگر با (وی) کرد تا (او را) بسپوخت به ترکستان افکند. ایران شهر را از نوآبادان کرد.»

(فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۸۶: ص ۱۴۰)

برخی از پژوهشگران، رستم را بازمانده گرشاسپ اوستایی می‌دانند که کارزارهای او در شاهنامه به کارنامه رستم انتقال یافته است. در اوستا پدر گرشاسپ «ثریته» نام دارد و گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسپ خوانده شده است. ثریته توانمندترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است که گیاه هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود. در یک جای شاهنامه گرشاسپ پسر زو، پسر طهماسب از خاندان فریدون است که نه سال سلطنت نمود. و نیز از گرشاسپ دیگر سخن به میان آمده که منوچهر را در نبرد با سلم و تور در کین‌خواهی ایرج یاری می‌کند.

در ادبیات مزدیسنايي گرشاسپ از جاویدانان است که در آخر زمان ضحاک را هلاک خواهد کرد و از یاران موعودهای زرتشتی است و در نوکردن جهان و آراستن رستاخیز با سوشیانس همراهی خواهد نمود. «نولد که معتقد است که داستان زال و رستم به هیچ رو در اصل با روایت گرشاسپ ارتباطی ندارد و نسب‌نامه آن دو ساختگی و مجعول است. چه اولاً در اوستا از ایشان نامی نیامده است، ثانیاً گرشاسپ در اوستا و در بعضی از موارد شاهنامه در شمارشاهان است. در صورتی که زال و رستم از پهلوانان شمرده می‌شوند.»

(واحدوست، ۱۳۷۹: ص ۲۵۳)

در بخش حماسی شاهنامه، سام پدر زال و نیای رستم چهره‌ای والاتر و نمایان‌تر از همه پهلوانان دارد. در روزگار فریدون و منوچهر، گرشاسپ و سام نریمان دو پهلوان و سپهسالار بزرگ هستند. در شاهنامه از زبان خود رستم نقل می‌شود که سام نریمان نیای اوست که نژادشان به گرشاسپ و جمشید می‌رسیده است. از این اشارات و انساب مذکور چنین می‌آید که زال و رستم که خاستگاهی متفاوت از اساطیر کهن گرشاسپ و سام داشته و نیز گرشاسپ و سام پیوند و نسبت مشخصی در روایات ایرانی داشته‌اند، می‌توان گفت که خاندان زال در روایات ملی و متداول ایرانیان با اسطوره باستانی سام و گرشاسپ پیوند یافته است و نسبت زال و رستم و سام و گرشاسپ و جم را باید ترکیبی از اساطیر مبهم و روایت‌های زنده پهلوانی و مشهور دانست. بحث‌های بی‌سرانجام درباره یکی بودن یا نبودن سام و گرشاسپ و صفت (نه اسم) بودن نریمان و رستم و تهمتن نمی‌تواند واقعیت وجود داستان پهلوانی مفصل به عظمت داستان زال و رستم داستان را تغییر دهد و از عظمت آن بکاهد. تردیدهای مستشرقان و مناقشات در این موارد و کوشش بیهوده برای تطبیق این نامها و روایات با شخصیت‌های اساطیری منابع مذکور یا اشخاص حقیقی تاریخ، ناشی از عدم توجه به گنجینه عظیم افسانه‌ها و داستانهای مستقل و در حکم انکار (منابع شفاهی و روایات سینه به سینه) و نادیده گرفتن «میراث عظیم فرهنگ ملی معدوم و منقود» است.

طبق روایت شاهنامه هنگامی که سام به دیدن نوه‌اش رستم می‌شتابد که کودکی خرد بود، آشکارا خودش را همانند نیای خود سام معرفی می‌کند.

به چهر تو ماند همی چهره ام مگر چون تو باشد همی زهره ام

(ج ۱، ص ۲۴۴)

«پنداری این سه پهلوان بزرگ (گرشاسپ، سام رستم) در حقیقت تجدید متوالی یک شخصیت و یک اسطوره‌اند و زال واسطه‌ای ارجمند است برای پیوستن هویت اساطیری سام و گرشاسپ به رستم.» (مرتضوی، ۱۳۶۹: صص ۱۳۹-۱۳۰)

ویژگی‌های برجسته اساطیری خاندان زال همچون: تولد زال با موی سپید و پرورش او به وسیله سیمرغ، تولد غیرطبیعی رستم، برخورداری زال از حمایت‌های فوق طبیعی و اهورایی سیمرغ، نشانه‌هایی چون ببر بیان، گرز سام، رخس رخشان و... همه بیانگر اصالت و قدمت این روایت‌های حماسی است. رستم، از یک سو در قلعه رفیع حماسه

جای دارد و از دیگر سو، در جایگاه درخشان اساطیری در کنار سام و گرشاسپ. بنابراین شخصیت رستم، آمیزه‌ای است از کنش‌های نمادین اساطیری و پهلوانی. بدین گونه ابرمرد حماسه از تاریخ فراتر می‌رود و کهن نمونه‌ای می‌شود برای ملت خود در همه زمانها. «این انسان حماسی که سابقه‌اش به پیش از تاریخ می‌رسد و از اسطوره‌ها مایه می‌گیرد، هرگز تنها نیست و تنها نخواهد ماند، چون در بی‌نهایت تن از افراد هم تبار تکرار می‌شود و محدود نیست، چون به وسعت تاریخ و جغرافیای ملت خویش است. هیچ گاه از گذشته بر نمی‌گذرد و در آینده نیز باز در همان گذشته خواهد زیست. چنین انسانی هم فرزانه است و هم با بصیرت. چون به حکمت قوی، مجهز است و هم به خرد اعصار. اما نه دیگر می‌اندیشد و نه می‌آزماید، چون نه قصد نو شدن دارد و نه سر نوخواستن. او امانتدار گذشته‌هاست و پاسبان سنت‌ها. چنین انسانی نوراً هم اگر ببیند نمی‌شناسد و اگر هم بشناسد بر نمی‌تابد، چون نو شدن مستلزم تغییرکردن است و این نه با گذشته‌ها می‌خواند و نه با اسطوره‌ها و نه با سنت‌ها.» (حق‌شناس، ۱۳۷۹: ص ۲۵۸)

در راستای این مضمون که رستم باز نمون کدام چهره اساطیری یا تاریخی است، دکتر سعید حمیدیان در کتاب درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی چنین می‌نویسد: «رستم چهره‌ای تخیلی - آرمانی است، ولی ممکن است در پرداخت چهره او از اشخاص اساطیری و تاریخی مختلف نیز الگوگیری شده باشد و این دو با یکدیگر جمع ناشدنی نیستند. روح مبالغه و آرمانی سازی در حماسه حد و حصری بر نمی‌دارد و اساساً در عالم هنر سر و کار با تخیل خلاقه‌ای است که در هر حال آزادی عمل و استقلال خود را از واقعیت حفظ می‌کند. از این رو چهره رستم آمیزه‌ای غریب و در عین حال منسجم از اساطیر، تاریخ و تخیل خلاق حماسه پردازان است.» (۱۳۸۳: ص ۲۴۹)

نظرات گوناگونی که در این باره مطرح شده از این قرار است: رستم تجسم ایندیره اساطیری است. ایزدی است بالقب «وَرَثَرغَنَه» به معنی در هم شکننده مقاومت، صفت خدای پرآوازه و دلیر هندی است. ایندیره در گذار خود از اساطیرهند به ایران به صورت دیو درمی‌آید، ولی «وَرَثَرغَنَه» که صفت ایندیره بوده، به ایزد مهمی به نام بهرام تبدیل می‌شود که اژدها فکن و خدای جنگ است. رستم از نظر زادن شبیه ایندیره است که از پهلوی مادرزاده می‌شود. از سوی دیگر ایزد بهرام گاهی به پیکر مرغ وارغن (معادل

اوستایی سیمرغ شاهنامه) درمی‌آید و پیوند سیمرغ و رستم و هم سخنی با او رادر شاهنامه می‌بینیم و نیز خود رستم زادهٔ تدبیر و راهنمایی سیمرغ است.

۲- چهرهٔ تاریخی رستم

«چهرهٔ تاریخی رستم در میان‌هاله‌ای از گزارش‌های تاریخی و روایت‌ها و وصف‌های افسانگی قرار دارد. این نیز یکی از ویژگی‌های کار حماسه سرایان بزرگ است که کارهای شگرف و نمایان را به پهلوان اصلی سروده‌های خود نسبت می‌دهند تا بر شکوه و بزرگی او هر چه می‌توانند بیفزایند. برای نمونه نبرد با اسفندیار پسر گشتاسپ نیز به رستم‌انتساب یافته است، اما اگر دورهٔ زندگی رستم را در سدهٔ یکم میلادی بدانیم، ناشدنی است که با اسفندیار هم روزگار زرتشت رو در رو شده باشد، چرا که دوران زندگی زرتشت دست کم شش تا هفت سده پیش از میلاد بوده است و نمی‌توان پذیرفت که رستم هم‌اورد کوشانی‌ها، همان شاهزادهٔ سیستانی بوده است که به نبرد با اسفندیار ایستاده بوده است.» (کروجی کویاجی، ۱۳۸۰: ص ۲۱۳)

ا.د. ه. بیوار، معتقد است که رستم باز نمود «سورنا» سردار معروف ارد اشکانی است و می‌گوید: «پایگاه سورنا در روایت تاریخی به گونه‌ای شگفت‌آور، قرینهٔ پایگاه رستم در حماسه است»؛ آنگاه با استناد به سخن پلوتارک به مقایسهٔ رستم با سورنا می‌پردازد. وی سورنا را در صفاتی همچون: تدبیر و هوش و خردمندی، بلندبالایی و نیروی جسمانی همتای رستم می‌داند و نیز در دلاوری و پیشگامی در نبردها به گونه‌ای که وقتی شهر بزرگ سلوکیه را تصرف نمود، سورنا، نخستین کسی بود که بر دیوار شهر برآمد و بردشمن چیره گردید. هنگامی که ارد را از شاهی برکنار نمودند، سورنا او را دوباره بر تخت نشانند. در جشنهای تاجگذاری شاهان همچون رستم، تاج بر سر می‌نهد. در توصیف موكباو نوشته‌اند که وقتی تنها در داخل کشور به گشت و گذار می‌پرداخت، هزار شتر بنهٔ او را می‌برد و دوپست ارا به حرم او را می‌کشید. او هم‌چنین مانند رستم، شایستگی‌ها و دلاوری‌های خود را در همان دوران نوجوانی نشان می‌دهد. پیروزی‌های افتخارآمیز او در جنگ با کراسوس، بر نقش و اعتبار پارتها، به طور قابل ملاحظه‌ای افزوده است. همین امر نیز چهرهٔ تاریخی سورنا را چنان ارج و منزلتی بخشیده که قابل مقایسه با شأن و ویژگیهای رستم شاهنامه است.

«رستم از دیدگاه دیگر تاریخی، یکی از شاهزادگان و سرداران بزرگ سکایی بود که افزون بر سکستان (سیستان) بر سرزمین‌های باختری شاهنشاهی پارت نیز فرمان می‌راند و پایگاهی - بیش و کم - همانند پایگاه شاهان بزرگ پارت پیدا کرده بود. این فرمانروای توانا بر اثر ایستادگی‌هایش در برابر تازندگان کوشانی و دیگر مهاجمان بیابانگرد در لشکرکشی‌های پیروزمندانه‌اش به گرگان و مازندران و پشتیبانی‌اش از خاندان گودرز، به گونه‌ی پهلوان قومی مردمان سیستان و سرزمین‌های دوردور آن در آمده، از این رو افسانه‌های کهن این سرزمین برگرد سرگذشت و کارنامه‌ی زندگی این‌چهره‌ی پیروز و سربلند فراهم آورده شد. و این نخستین پله بود برای فرا رفتن به سوی پایگاه خداگونگی، از سوی دیگر این پهلوان نامبردار در شمار دلاوران درگاه کیخسرو خوانده شد و افسانه‌های سرزمین‌های میان ایران و چین بر کارنامه‌ی او افزوده شد و بازتاب آوازه‌ی او در خاور تا تبت و مغولستان و در شمال و باختر تا روسیه و بلغارستان رسید. هیچ یک از دیگر پهلوانان حماسه‌های جهان - حتی آشیل - به چنین بلندآوازی نرسیده‌اند؛ زیرا آشیل همواره پهلوانی یونانی بر جا مانده است و در سرزمین‌های دیگر او را بیگانه می‌شمارند، حال آن که رستم در نزد قوم‌های انیران به جامه‌ی پهلوانان قومی آنان درآمده و گاه نام دیگر نیز یافته است.» (همان، صص ۲۱۶-۲۱۵)

۳- کودکی رستم

تولد رستم - پهلوان آرمانی - چون خود او خارق‌العاده و غیرعادی است. کودکی که شگفتی همگان را برمی‌انگیزد.

یکی بچه بود چون گوی شیرفش به‌بالا بلند و به‌دیدار کش
شگفت اندرو مانده بُد مرد و زن که نشنید کس بچه پیل تن

(ج ۱، صص ۲۳۸-۲۳۹)

فردوسی از آغاز تولد این کودک شگفت را چنان توصیف می‌کند که می‌توان تمامی رویدادهایی را که در آینده متوجه این کودک حماسه می‌شود و نیز هیبت و دلیری او را در جنگها دید و لمس نمود.

زال عروسکی هم قد و شکل رستم درست می‌کند و آن را به نزد سام می‌فرستد تا تصویری از نوه‌اش را در ذهن آورد.

پس آن پیکر رستم شیرخوار ببردند نزدیک سام سوار
ابر سام یل موی بر پای خاست مرا ماند این پرنیان گفت راست
اگر نسیم ازین پیکر آید تنش سرش ابر ساید زمین دامنش

(ج ۱، ص ۲۴۰)

و سام از شباهت زیاد این کودک و خود در شگفت می‌شود. پهلوانان شاهنامه پس از تولد معمولاً از رشد شگفت‌انگیزی برخوردارند. از هشت سالگی آثار پهلوانی، شایستگی، فرهنگ و خرد و رای در او آشکار می‌شود.

بیدی پنج مرده مراو را خورش بماندند مردم ازان پرورش
چو رستم بپیمود بالای هشت بسان یکی سرو آزاد گشت
چنان شد که رخشان ستاره شود جهان بر ستاره نظاره شود
تو گفستی که سام یلستی به جای به‌بالا و دیدار و فرهنگ و رای

(ج ۱، صص ۲۴۱-۲۴۲)

رستم از سوی پدر و مادر با موجودات شگفت و اساطیری هم‌خونی و پیوند دارد. پدرش زال پروردهٔ سیمرغ است و مادرش از تبار ضحاک اژدها پیکر. بدین‌گونه طبیعت پیچیده و صفات و استعداد‌های گوناگون و متضاد، رستم را با صفات و خصایص و سرنوشت منحصر به فرد در سلسله داستان‌های ملی ایران به وجود می‌آورد. از این‌رو تمامی رفتارها و کنش‌های او متفاوت از دیگر پهلوانان است.

هنگامی که زال به او می‌گوید که هنوز برای تو گاه رزم فرا نرسیده و از لب‌ت بوی شیر می‌آید، در پاسخ پدر می‌گوید که من مرد آرام و ناز نیستم.

چنین یال و این چنگ‌های دراز نه والا بود پروریدن به‌ناز
اگر دشت کین آید و رزم سخت بود یار یزدان پیروز بخت
بینی که در جنگ من چون شوم چو اندر پی ریزش خون شوم
یکی ابر دارم به‌چنگ اندرون که هم‌رنگ آبست و بارانش خون
همی آتش افروزد از گوهرش همی مغز پیلان بساید سرش

یکی باره باید چو کوه بلند چنانچون من آرم بخم کمند
یکی گرز خواهم چو یک لخت کوه گرا آید پیشم ز توران گروه

(ج ۲، صص ۵۱-۵۰)

دوران کودکی رستم با نمایش یک دلیری بی‌مانند و ناخودآگاه پایان می‌پذیرد. یک شب زال به شبستان خود رهسپار می‌شود و رستم جوان هم به خوابگاه خود رفته و در خواب غرق می‌شود؛ ناگاه بانگ و فریاد ناشناسی رستم را از خواب بیدار می‌کند. رستم متوجه می‌شود که پیل سپید از بند رها شده و به میان مردم رفته و به آنها آسیب رسانده‌است. او بی‌درنگ گرز معروف سام یک زخم را برمی‌دارد و به دنبال پیل به راه می‌افتد. تهمتن بی‌هیچ بیم و ترسی به ژنده‌پیل نزدیک می‌شود و چنان با یک ضربه گرز بر سرش می‌کوبد که مانند کوه بیستون به زمین فرود می‌آید. داستان دلیری و شهامت اعجاب‌آور رستم را به زال می‌رسانند. این روی‌داد آغاز بلوغ جسمی و روحی قهرمان شاهنامه است.

۴- پهلوان نمادین

«واژه پهلوان از «پارتیان» مایه گرفته است و پارتها قوم دلیر ایرانی بودند که توانستند ایران را از استیلای سلوکیان درآورند و استقلال و شکوفایی آن را زنده کنند. کارکرد اینان صفتی برای کسانی شد که به دفاع از بقا و آرامش مردم ایران برخاستند. شاهنامه نامه کارکرد اینان است و پهلوانان در هنگام ضرورت پرورش یافته‌اند. رسم حماسه بر این بوده که پهلوانی از همان آغاز داستان در مرکز عملیات و حرکت اشخاص داستان باشد، مانند حماسه گیلگمش و آخیلوس. شاهنامه با مبارزه نیک و بد آغاز می‌شود و در دوران پهلوانی می‌شکفتد و این دوره نیز به پایان می‌رسد. حال آن‌که ستیز میان بد و نیک از میان نمی‌رود. پهلوانی در شاهنامه نمودار مرحله اوج و خاص این مبارزه است. رستم زاده این مرحله و معرف واقعت حماسی و تاریخی آن است.»

(عبادیان، ۱۳۶۹: صص ۲۱۵)

بر پایه آنچه گفته شد، تمام ویژگی‌ها و مشخصات رستم، خارق‌العاده می‌نماید. مختصات حماسه ملی چنین کیفیات و خصوصیات را برای خلق یک قهرمان ایجاب

می‌کند. چهره‌ای که از رستم در شاهنامه ترسیم شده از تمامی آرمان‌های قومی و ملی که همان آزادی، آزادگی، دادگری، راستی، رادی، میهن دوستی، آبادانی، خردمندی و فرزاندگی، دلسوزی و توانایی و... برگرفته شده. او برآیند همه نیروها و توش و توان ایرانیان و تعادل بخش نظم زندگی آنان است.

پهلوان می‌کوشد تا شخصیت خود را کشف کند و بر نیروها و ضعف‌های خود آگاه شود، آنگاه خود را برای تکلیف‌های سخت و دشوار زندگی آماده سازد. پهلوان برای این‌که بتواند نقش تعیین کننده داشته و راهبر مردم باشد، باید از الگوهای اساطیر نمونه‌برداری کند. «شاید بتوان گفت که حافظه عامه، به شخصیت تاریخی دوران‌های جدید معنی و اعتبار می‌بخشد که بایسته اوست، یعنی فرد تاریخی را به صورت پهلوانی در می‌آورد که نمونه‌های ازلی را تقلید و افعال مثالی را تکرار می‌کند.» (میرچا الیاده، ۱۳۶۵: صص ۷۰-۷۲)

آنچه برای پهلوان شایان توجه و با اهمیت است این است که در زمانی که احساس حقارت و ذلت قومی به بالاترین حد رسیده، برخیزد و آرزوها و خواست‌های معین قوم خود را آشکار بیان کند. شاید رساترین کلام که بتوان جایگاه پهلوان رادر جامعه تعیین نمود، سخن زال باشد به رستم. هنگامی که زال او را برای آزادی کاووس و بزرگان ایران که در بند دیوان هستند، روانه می‌کند.

زال این گونه به رستم می‌گوید:

همانا که از بهر این روزگار تو را پرورانید پروردگار

(ج ۲، ص ۸۹)

زال جهان پهلوان ایران، منافع جامعه را بر منافع شخصی و خانوادگی ترجیح می‌دهد. آرمان او، آرمان قوم ایرانی است. پهلوانان همواره در خدمت ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی هستند.

«داستان حماسی همواره چنان لحظاتی از زندگانی قهرمان را ثبت و روایت می‌کند که با مفهوم خطر و پی‌گیری آرزو و آرمان آمیخته است. حضور قهرمان در حماسه همواره چنین لحظاتی است، از این رو پهلوان همیشه در حال خطرپذیری و دفاع از حیثیت و نام است و بسته به این‌که جامعه در چه مرحله‌ای به طرح منظومه‌ها و داستان سروده‌ها پرداخته باشد، این دفاع از نام و حیثیت جنبه‌ای متناسب با آن مرحله می‌یابد و در مراحل پیشرفته‌تر اجتماعی خواه‌ناخواه از ذهنیت عامتر و همگانی‌تری مایه می‌گیرد

که همان ذهنیت ملی است... او با دلاوری و آوازه به حس‌بزرگی از شخصیت و خیر و سعادت نایل می‌شود. از طریق آوازه و دلاوری است که دارای «هستی» دیگری می‌شود که حضور و تداومش به دل و زبان انسان‌ها وابسته است. بدین ترتیب «بینش قهرمانی» نشانگر دوره‌هایی است که قومی یا ملتی به قهرمان نیاز دارد.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۲۲)

«رستم سکایی به عنوان نماد، بخت آن را یافته است که به جهان پهلوان بزرگ ایران و قهرمان بی‌همال شاهنامه دیگرگون شود و در جهان افسانه رنگ و افسون‌آمیز اسطوره به جاودانگی برسد. همه پهلوانان ایران در پهنه تاریخ، همه آن جنگاوران دلیر و دشمن کوب که در آوردگاه‌ها به نام و یاد ایران این سرزمین سپند هزاره‌ها، مردانه جان باخته‌اند در نمونه‌ای برترین، در پهلوانی نمادین به نام رستم نهادینه شده‌اند. رستم چونان نماد، همه این پهلوانان را در خود نهفته می‌دارد. در ویژگی‌ها و رفتارها گویای همه آنان است بی‌آنکه هیچ‌یک را به تنهایی بازنماید و نشانگر باشد. می‌توان بر آن بود که هر کدام از این پهلوانان که نام و نشانشان در غبار تاریخ گم شده است؛ بخشی از زور بازوی خود را، پاره‌ای از گرانی گرز و برآیی شمشیر و دلدوزی تیر خود را، لختی از پیلتنی و زندگی خود را، بهره‌ای از گرسنگی و تشنگی خود را به رستم ارزانی داشته است. از آن است که رستم؛ چونان نماد، چونان نگاره‌ای رازوارانه که همه آنان را در خود فرو نهفته است ویژگی‌های شگفت و باورناپذیر یافته است.» (کزازی، ۱۳۷۶: صص ۷-۱۶۶)

۵- هفت خان

«قهرمان نمادین جامعه برای رسیدن به بلوغ روحانی و برای نشان دادن شایستگی خود، آزمونی دشوار را برمی‌تابد. قهرمان با رویی گشاده به پیشواز خطرهای می‌رود و سفرهای نمادینی را با رخدادهایی هولناک پذیرا می‌شود. این سفرها، سفرهای درونی و روحانی نیز می‌توانند باشند. از دیدگاهی مسیر مشخص ماجرای اسطوره‌ای قهرمان، بزرگ‌نمایی فرمولی است که در آیین گذر نشان داده می‌شود. یعنی جدایی، تشریف (آشناسازی) و بازگشت که می‌توان آن را تک اسطوره نامید. قهرمان از دنیای روزمره به محدوده فراطبیعی می‌رود و با نیروهای افسانه‌ای روبرو می‌شود و پیروزی چشمگیری به دست می‌آورد. قهرمان از این ماجرای اسرارآمیز آن گونه برمی‌گردد که می‌تواند عطایایی

را به مردمش ارزانی دارد. پرومته به آسمان می‌رود، آتش را از خدایان می‌دزدد و دوباره باز می‌گردد.» (واحدوست، ۱۳۷۹: صص ۳-۲۲۲)

خان‌ها، در حقیقت دشواری‌های هستند که قهرمان برای رسیدن به آرمان و هدف خود، پشت سر می‌گذارد. گونه و شمار خان‌ها بسته به ویژگی‌های سرشتین اساطیر و افسانه‌های یک ملت است. برای نمونه خان‌های رستم و اسفندیارد حماسه ملی ما، سرشت اساطیر باستانی ما را داراست.

گزینش سفرهای مخاطره‌انگیز و دشوار برای رسیدن به آرمانی والا دارای ارزشی بنیادین است. در هفت خان رستم، رهایی کاووس و بزرگان کشور می‌تواند نمادینه باشد. رستم، قهرمان ملی، می‌داند که در این سفرها باید وظایف سنگینی را به انجام برساند، هم‌چون: جنگ با دیوان، برداشتن موانع غیر قابل عبور و... او آماده است که برای حفظ نظم و سامان کشور و رفاه حال قوم خود، جان خود را بدهد.

کنش قهرمان در هفت خان همان کردارهای اصلی حماسه یعنی جنگ و کشتن و نیرنگ است. اگر پای کسان دیگر چون جانوران، سپاهیان، ... به میان می‌آید، نقش آنان انفعالی است و روند ماجرا بر پایه قهرمان اصلی داستان پیش می‌رود.

هفت خان‌ها در کل منطق ستیزند، یعنی روی داده‌هایشان از آغاز تا پایان کمابیش با خرد و هنجارهای معتاد زندگانی، ناسازگار است. این منطق ستیزی پیش از آن که در متن هفت خان پیش آید و حادثه‌ای روی دهد، در داستان و با داستان است. برای نمونه در هفت خان رستم، زال از پسر می‌خواهد تا از هفت خان گذر کند و به یاری کاووس شاه بشتابد. رستم آمادگی خود را برای رفتن اعلام می‌دارد و می‌داند که گذشتن از این راه پرخطر و دشوار خردمندانه و منطقی نیست و در پاسخ پدر چنین می‌گوید:

چنین گفتم رستم به فرخ پدر که من بسته دارم به فرمان کمر
ولیکن به دوزخ چمیدن به پای بزرگان پیشین ندیدند رای
همان از تن خویش نابوده سیر نیاید کسی پیش درنده شیر
کنون من کمر بسته و رفته گیر نخواهم جز از دادگر، دستگیر

(ج ۲، ص ۹۰)

«هفت‌خان‌ها پاره‌ای از زیبایی و جذابیت خویش را وام‌دار همین منطق‌ستیزی کارسازند. در این داستان‌ها ستیز بامنطق زیان کلی به بار نمی‌آورد و سرانجام با پیروزی قهرمان، منطق را در مسلخ اسطوره قربانی می‌کنند و مخاطب‌درمی‌یابد که منطق تنها در قلمرو جزئیات و کارهای خوارمایه روزمره کارایی دارد و در قلمرو کلیات و کارهای بزرگ‌راهی جز به یک سو نهادن آن نیست.» (سرآمی، ۱۳۸۳: ص ۹۹۶)

«هفت‌خان شورش گستاخانه آدمیزاد بر ترسها و دلواپسی‌هایی است که از آزمونهای زندگی با طی گذشت قرن‌ها در او پدید آورده است. در هفت‌خان‌ها؛ انسان جانوری وحشی است که بی‌آن که از مترسک خردمندی بیمی به دل راه دهد، به کشتزار خالصه پادشاه جهان، پای می‌گذارد و به چستی و چالاکي پیش از آن که خشمی را برانگیزد، پهنای آن رادرمی‌نوردد و از کران دیگر بیرون می‌آید.» (همان، ص ۹۹۴)

هفت‌خان‌هایی که رستم در شاهنامه با آنها روبرو می‌شود، بدین قرار است:

۱- جنگ با شیر شرز

۲- در راهی ناگزیر (بیابان گرم و دشوار) گام می‌گذارد و میشی رستم رابه چشمه‌ای

گوارا رهنمون می‌کند.

۳- نبرد با اژدها و کشتن آن

۴- کشتن زن جادوگر

۵- گذار از سرزمین تاریکی

۶- کشتن ارژنگ دیو

۷- کشتن دیو سپید

در همهٔ خان‌ها، رستم را نیازمند یاری تقدیر می‌بینیم؛ به جز در خان ششم که با ارژنگ دیو می‌جنگد. رستم دو خان پایانی را به کمک رهنمون به انجام می‌رساند. تأیید ایزدی، ویژگی بارز و آشکار هفت خان رستم است.

در این خان‌ها، رستم صفاتی چون: زورمندی، تدبیر و چالاکي، زور بازو و جسارت، مقاومت را به نمایش می‌گذارد، باوجود این، ضعف‌هایی چون خور و خواب و خشم نیز از او سر می‌زند؛ برای نمونه در خان پنجم هنگامی که پس از راه‌پیمایی دراز و دشوار بر آن می‌شود که زمانی بیاساید، دشتبان بر او اعتراض می‌کند که چرا رخس را در کشتزار

رها کرده و خود خوابیده است. رستم بدون توجه به او و بی آن‌که سخنی بر زبان آورد، دو گوش دشتبان را می‌گیرد و می‌کند.

رستم، همواره به یاد یزدان است و زور و فرّ و هنر خود را از او می‌داند. در خان دوم که خود و اسبش در بیابان بی‌آب و بی‌پایان سرگردان مانده و از تشنگی و خستگی، به جان آمده‌اند، به یزدان پناه می‌برد و نجات می‌یابد. در خان سوم نیز هنگامی که به یاری رخس بر اژدها پیروز می‌شود و آن را می‌کشد، سپاس خدا را به جای می‌آورد.

بآب اندر آمد سر و تن بشست جهان جز به زور جهانیان نجست
به یزدان چنین گفت کای دادگر تو دادی مرا دانش و زور و فر
که پیشم چه شیر و چه دیو و چه پیل بیابان بی‌آب و دریای نیل
بداندیش بسیار و گر اندکیست چو خشم آورم پیش چشم یکیست

(ج ۲، ص ۹۷)

۶- رستم و آیین مهر

شادروان استاد دکتر معین معتقد بودند که رستم در هنگام رویارویی با اسفندیار «به دین کهن باقی بود». مراد از دین کهن دین آریایی باستان قبل از ظهور زرتشت است. ایشان می‌نویسند: «بدیهی است که پرستش خدای یگانه در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول نبود... به هیچ وجه آریاییان باستان به وحدت معتقد نبودند، بلکه مشرک بوده، به تعدد الهه اعتقاد داشتند. ایرانیان پیش از بعثت زرتشت به خدای مستقل یگانه‌ای معتقد نبودند، و این که فردوسی در شاهنامه همه آنان را یزدان پرست می‌خواند و پیرو خدای متعال (برتر) و خداوند ماه و خورشید و ستارگان می‌داند، ناگزیر در مآخذ او که شاهنامه منشور ابومنصور عبدالرزاق است، همین انتساب به عمل آمده بود و چون مواد آن نیز خدای نامک عصر ساسانیان فراهم شده بود، پیداست که مؤلفان زرتشتی خدای نامک تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر به تعصب ملی ایرانیان و افتخار به این که ایرانیان همواره خداپرست و موحد بودند، واقع شده، کلیه پادشاهان را یزدان پرست معرفی کرده‌اند». (معین، ۱۳۸۳: ص ۲۳۷)

دربارهٔ باور مذهبی رستم، پژوهندگان آرای گوناگونی دارند. برخی برای رستم، دین زروانی و مهری قائل شده‌اند. اشیپگل، مارکوات و نولدکه بر این باورند که رستم اساساً غیرزرتشتی بوده و از نظر موبدان زرتشتی عنصر مطلوبی به‌شمار نمی‌آمده است.

برخی نبرد دو پهلوان (رستم و اسفندیار) را نمادی از ستیز دین مهری و زرتشتی دانسته‌اند. به باور دکتر سعیدحمیدیان، شواهد و قرائن استوار و قانع‌کننده‌ای در شاهنامه، مبنی بر اعتقاد رستم به دین‌های آریایی قدیم یا مزدیسنی‌قدیم (پیش زرتشت)، و یا زروانیسم وجود ندارد.

با توجه به عناصر و پدیده‌هایی که هر کدام نمادی از آیین مهر هستند و در پیوند با رستم در شاهنامه رخ می‌نماید، می‌توان بر این باور بود که رستم از معتقدان به آیین مهری است.

پرستش ایزد مهر به سکاییان نسبت داده شده است. گروهی از این سکاها ساکن سیستان (سکستان) بودند. و نیز تیره‌های گوناگون دیگر آنان از اروپای شرقی تا چین پراکنده بودند و به گویش‌های ایرانی سخن می‌گفتند. آنان برای ایزد مهر، اسب و گاو قربانی می‌کردند.

لقب و صفت برجستهٔ مهر «سوشیانس» به معنای رهاننده است. او میانجی میان خدا و مردمان و رستگار کننده و رهانندهٔ مردمان است. او همچنین لقب داور آفرینش را نیز داراست.

«سکایی بودن مهر در پیشگویی‌ها نیز آمده و همان سان که زردشتی‌ها چشم‌براه سوشیانس از سیستان بودند، فرقه‌های سکائی نیز همین امید را داشتند. کلاه مهر که برجسته‌ترین نماد مهری است، نیز از کلاه سکاها چنان که در پیکر تراشی‌های بیستون و روی کوزه‌های زرین سکایی دیده می‌شود، گرفته شده است که مانند کلاه مهری در نقش میران در چین است.» (مقدم، ۱۳۸۰: ص ۹۱)

چنان چه پیش از این گفته شد، دین مهر، دین کهن و جهانی بوده و بنا به باور برخی پژوهشگران، خاستگاه آن را متعلق به عهد آریایی دانسته که از طریق پارتیان به یونان و روم و دیگر مناطق غرب نفوذ یافته است. با توجه به باورها و نمادهایی که در آیین مهر وجود داشته، می‌توان گفت رستم، بر آیین مهر بوده است. سیمرغ پرندهٔ خورشیدی راهنما و حامی خاندان زال است و نقش مهمی در تولد رستم و نجات او از

مرگ در نبرد با اسفندیار داشته است. گرز گرانی که رستم همواره در تمامی نبردها برای دفع شروران و دشمنان ایران به کار می‌گرفته، می‌تواند نمادی از گرز و جنگ‌افزار ایزد مهر باشد. رخش رخشان رستم که هوشیار و آگاه و آشنا با سخنان رستم است، مانند خورشید درخشان و همچون شاهین (پرنده مهری) است.

آب نیز از عناصر مقدس در آیین مهر و مردم ایران باستان است. رستم در خان دوم، پس از طی مسافت سخت و دشوار، در آب چشمه، شست و شو می‌کند و پس از آن به نیایش با خدای یگانه می‌پردازد. شست و شو و غسل از آداب مهری دینان بوده است. آنان در ستایش مهر، ملزم بودند تا مدت چند شبانه‌روز مطابق با آداب و آیین، خود را شست و شو دهند. در مهرابه‌ها، چاه آب یا چشمه جوشان وجود داشت. در اوستا، آبان یشت ویژه ایزدبانو اناهیتا (ایزد بانوی آبها) است. «در همه منابع عیسوی و اسلامی همه جا نام عیسی یا مسیح به جای نام مهر و مریم جایگزین نام اناهیتا یا ناهید شده است.» (رضی، ۱۳۷۱: ص ۵۰۸)

در همان خان دوم رستم که در اثر تشنگی و گرمای سوزان بیابان، ناتوان و بی‌تاب می‌شود، میش (غرم) در جلوی او نمودار می‌گردد. میش که نمادی از فر یا فروهر و فرستاده یزدان است، رستم را به سوی چشمه‌ای رهنمون می‌کند.

یفتاد رستم بران گرم خاک زبان گشته از تشنگی چاک چاک
همانگه یکی میش نیکو سرین بپیمود پیش تهمتن زمین
ازان رفتن میش اندیشه خاست بدل گفت کابشخور این کجاست
همانکه بخشایش کردگار فراز آمدست اندرین روزگار

(ج ۲، ص ۹۳)

درخت گز یکی دیگر از نمادهای آیین مهر است که پیوند نمادین با عنصر اسطوره‌ای همچون: سیمرغ، البرز، آتش، آب، ماه و خورشید دارد. درخت گز چنان چه در بخش رستم و اسفندیار شرح آن گذشت، از درختان مقدس در باور ایرانیان باستان بوده است. این درخت سخت و پردوام، سبز و دیرپای بوده و برخی آن را نوعی سرو و کاج دانسته‌اند. «در آیین مهری مورد احترام و تقدیس بوده و در تصویری که از ناهید ترسیم می‌کنند، شاخه‌های برسم‌گزين در دست دارد. درخت گز شاهنامه؛ ستبر، پرورده آب رز و سر بر کشیده بر هواست و مرغ فرمانروا بر آن آشیان دارد. تیر گزین و درخت

گز نماد چاره‌اندیشی پیران آگاه است. اگر بپذیریم که درخت گز از درختان مقدس در آیین مهری و اسفندیار نیز مظهر دین زرتشتی است؛ می‌توان گفت درخت گز در شاهنامه، نماد پیروزی آیین مهر بر آیین زرتشت است، حضور چشم‌گیر و آشکار و بازتاب آگاهانه نمادهای روشن و هم پیوند با درخت یعنی ماه، خورشید و آتش در تصویر نمادین درخت گز نشان می‌دهد که استاد ژرف‌اندیش توس با روی‌کردی عمیق به بزرگداشت آیینی این‌درخت پرداخته و دریچه‌ای تازه به جهان اسطوره و راز گشوده است.» (پورخالقی، ۱۳۸۱ / صص ۹-۶۷)

۷- رستم از دیدگاه حماسه

زندگی حماسه با زال آغاز می‌شود و در نیروی رستم تداوم می‌یابد. رستم تبلور مادی نیروی معنوی زال است. به عبارت دیگر زال و رستم دو جنبه روحانی و مادی و مکمل هم در حماسه ملی ایران هستند. زال باید نیمی از توان‌مندی‌های حماسی را به رستم واگذارد. پس از آن رستم تابع اراده و خرد و راهنمایی زال است.

رستم برای نهاد اجتماعی و سیاسی ایران به گونه‌ای باید ترسیم شود که پسندیده و قابل پذیرش همه گروه‌ها و اقوام مختلف ایرانی باشد. «فعالیت او (رستم) از آغاز ترکتازی افراسیاب شروع می‌شود و در سراسر جنگ‌های ایران و توران جریان می‌یابد و در گیر و دار کین‌خواهی سیاوش به اوج خود می‌رسد. در این دوران، رستم سدی است در برابر هجوم خیونان (تورانیان) که تجسم نیروی اهریمنی‌اند و سرکردگی آنان با افراسیاب است.» (ندوشن، ۲۵۳۶: ص ۸۰)

رستم پهلوان آزاده ایران برای حفظ آرمان‌های بلند چون: آزادی، راستی، رادی، دادگری، میهن‌دوستی می‌جنگد. او هرگز در بند آز و نیاز نبوده است.

تمام ویژگی‌های برجسته که ایرانیان بدان نازان و سرافرازند، در رستم، جهان پهلوان ایران به نمود آمده است. رستم، پهلوان آزاده است و بی‌نیاز از قدرت‌های زمان، در برابر زور و ظلم، سر فرود نمی‌آورد. او تنها در برابر اراده یزدان تسلیم می‌شود. در داستان رستم و سهراب؛ هنگامی که کاووس او را به جنگ فرا می‌خواند و رستم چند روز تأخیر می‌کند، کاووس بر او خشم می‌گیرد و رستم چون بر کاووس می‌آشوبد و او را تحقیر می‌کند، کاووس پشیمان شده و از رستم عذرخواهی می‌کند.

تهمتن چنین پاسخ آورد باز که هستم ز کاووس کی بی‌نیاز
 مرا تخت زین باشد و تاج ترگ قبا جوشن و دل نهاده به مرگ
 چرا دارم از خشم کاووس باک چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک
 سرم گشت سیر و دلم کرد بس جز از پاک یزدان ترسم ز کس

(ج ۲، ص ۲۰۵)

پهلوانی چون رستم تاج‌بخش است، تاج‌بخشی برتر از تاجداری است. خاندان زال آنقدر منش والایی دارند که حتی پادشاهی را نمی‌پذیرند. بین پادشاهی نوذر و کیقباد که ایران یک دوران بحرانی را می‌گذراند، شرایط مناسب برای رسیدن این خاندان به پادشاهی وجود دارد. بزرگان ایران به زال و رستم رو می‌آورند، اما آنان به جهت آن‌که نژاد شاهی ندارند، ابا می‌کنند. در داستان رستم و سهراب، مشاجره‌ای که بین رستم و کاووس درمی‌گیرد، رستم این چنین با کاووس سخن می‌گوید:

دلیران به شاهی مرا خواستند همان گاه و افسر بیاراستند
 سوی تخت شاهی نکردم نگاه نگه داشتم رسم و آیین و راه
 اگر من پذیرفتی تاج و تخت نبودى ترا این بزرگی و بخت

(ج ۲، ص ۲۰۱)

نام، زندگی فرهنگی و درونی و مینوی پهلوان است. پهلوان بی‌نام، اگر به تن زنده باشد به جان مرده است، از این‌رو هرگز پهلوان ایرانی نمی‌پذیرد که به نام شکسته شود. رستم، جهان پهلوان ایران هرگز تسلیم فرمان گشتاسپ نمی‌شود؛ زیرا بند با نام سازگار نیست. مردی به عظمت رستم، با آن نیروی تن و روان، نمی‌تواند بند را بپذیرد و خود را نفی کند. نفی خود یعنی نفی منش پهلوانی، نفی تمامی آرمان‌ها و امیدهای ایرانیان. او باید از آزادی، حیثیت و شرف خود به هر قیمت – حتی به قیمت جنگی ناخواسته – دفاع کند. «ظهور زرتشت از نو آتش نبرد را برمی‌افروزد، ولی دیگر این جنگ باب طبع رستم نیست؛ چه او بر حسب فطرت خود پهلوان مّلی است، نه دینی ... فکر رستمی بر ضدّ همهٔ عوامل و عناصری است که بخواهند معنی را از زندگی بشر بگیرند و آن را موضوع داستان پوچی کنند. راه رستم، راه پویندگان سبز بخت است. حفظ جان و حفظ

شرافت از طریق درآویختن با بند. کشتن اسفندیار کار کوچکی نیست، ولی اگر ارزش‌های بزرگ در خطر بیفتد آسان می‌شود.» (همان / صص ۱۸۳-۱۸۱)

«صاحب منصبان نیکوکار و مقاوم سدی هستند در برابر ستمهای فرمانروا. رستم می‌خواهد حدّ توانایی‌های فرمانروای کل را ترسیم کند. او می‌خواهد نگذارد حتی پادشاه نیز به قوانین لایزال و جدایی‌ناپذیر بشری - که آن روز قوانین اهورایی خوانده می‌شد - تجاوز کند و این مقام در واقع، مقامی است فوق‌قدرت شاهنشاه، منتها در قلمرو معنویت. رستم با مقاومت در برابر فرمان نابخردانه‌ی پادشاه، مقام معنوی خود را بالاتر از او قرار می‌دهد. این کرسی بالاترین کرسی‌هاست.» (رحیمی، ۱۳۶۹: ص ۲۰۶)

در نبرد رستم و اسفندیار، رستم در اوج انسانیت قرار می‌گیرد. او به وسیلهٔ سیمرغ از راز مرگ اسفندیار آگاه شده و سلاح آن را در دست دارد. با وجود این، بر آشتی و صلح خود تأکید می‌کند، زیرا صلح و آشتی، راه انسانیت و جوانمردی است. رستم تنها هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرد و منافع ملی را در خطر می‌بیند به جنگ روی می‌آورد. پهلوان راستینی چون رستم از پیروزی خود در این نبرد اطمینان دارد، اما هم‌چنان در صلح پافشاری می‌کند و تمام تلاش خود را برای پرهیز از این نبرد شوم به کار می‌گیرد.

«شخصیت رستم در این داستان، استوار و یک دست است: بی‌عقده و متعادل و بزرگ‌منش، ترکیبی است از نوش و نیش. تا زمانی که امیدوار به جلب توافق اسفندیار است، بسیار نرم است. از هیچ خواهش و پوزش و اظهار بندگی دریغ نمی‌ورزد، اما چون این امید بر باد می‌رود، محکم می‌ایستد. سخنانی می‌گوید که مانند خنجر بر دل شاهزاده می‌نشیند. نشان می‌دهد که بر سر فروع حاضر به گذشت است، بر سر اصل نه.» (ندوشن، ۲۵۳۶: ص ۱۱۲)

پس از جنگ بزرگ کیخسرو و پیروزی نهایی نیکی بر بدی، رستم به کناری می‌رود و در گوشه‌ای از سیستان به شکار و زندگی طبیعی خود می‌پردازد. «دوری رستم از مرکز حکومتی و زندگی کردنش در گوشه‌ای دور از این مرکز به گونه‌ای نمادین بر این امر دلالت دارد که او مظهر فکر و فرهنگ آزادمنشانه در مقابل همهٔ عوامل محدود کنندهٔ آزادی و آزادی انسان از جمله خاندان متعصب و سخت‌گیر و آزادی‌ستیز گشتاسپی است. بیهوده نیست که رستم به عنوان مظهری از فکر و فرهنگ آزادی و

روح مسلط قومی از درون افسانه‌های محلی جنوب شرق سر برمی‌کشد و چنان حکومت بلامنزعی در حماسه ملی ما می‌یابد که همه پهلوانان دیگر را از میدان به در می‌کند.»
(حمیدیان، ۱۳۸۳: ص ۲۴۸)

در همه جا، نیرو و اندیشه رستم در خدمت ایران است. او ماهیت مستقل و آزاده‌ای دارد و تابع اصول و ماهیت اخلاقی و پهلوانی است نه قراردادهای قانونی و صوری. در هنگامه خطرها و آسیب‌های بزرگ که ایران را تهدید می‌کند به میدان می‌آید و پس از دفع خطر به جایگاه خود باز می‌گردد.

او پشت و پناه شاهان ایران و ایرانیان است. آنگاه که رستم بر ترکان پیروز می‌شود و غنائم جنگی را به نزد کیخسرو می‌فرستد، شاه ایران به درگاه یزدان این گونه دعا می‌کند:

سپاس از تو دارم نه از انجمن یکی جان رستم تو مستان ز من

(ج ۴، ص ۲۶۶)

برترین و آرمانی‌ترین شاه ایران این گونه رستم را می‌ستاید:

توی پروراننده تاج و تخت فروغ از تو گیرد جهاندار بخت
دل چرخ در نوک شمشیر تست سپهر و نهان و زمین زیر تست
تو کندی دل و مغز دیو سپید زمانه به مهر تو دارد امید
زمین گرد رخس ترا چاکرست زمان بر تو چون مهربان مادرست
ز تیغ تو خورشید بریان شود ز گرز تو ناهید گریان شود
ز نیروی پیکان کلک تو شیر به روز بلا گردد از جنگ سیر
تو تا بر نهادی به مردی کلاه نکرد ایچ دشمن به ایران نگاه ...
امید سپاه و سپهد بتست که روشن روان بادی و تن درست

(ج ۴، ص ۱۵۷)

رستم تنها کسی است که موقعیت و مقام دو انسان آزاده را درست کردار - سیاووش و کیخسرو - را درک می‌کند. هم آشتی جویی سیاووش و هم کین خواهی او به وسیله کیخسرو یگانگی و اتحاد کیخسرو و پهلوانان دیگر با پای‌مردی رستم و زال ایجاد می‌گردد.

تربیت و پرورش شاهزادگانی چون سیاووش و بهمن به رستم سپرده می‌شود. کیخسرو نیز سوگندنامه‌ای را که برای ستاندن کین پدر و کشور از افراسیاب نوشته است، به امانت نزد رستم می‌سپارد تا رستم گواه عادل کردار کیخسرو باشد.

یکی خطّ بنوشت بر پهلوی به‌مشکاب بر دفتر خسروی
گوا بود داستان و رستم برین بزرگان لشکر همه همچنین
به‌زهار بر دست رستم نهاد چنان خطّ و سوگند و آن رسم و داد

(ج ۴، ص ۱۴)

«اتّحاد بین رستم و سیاووش یکی از مثال‌هایی است که خطّ سیر بشریت را در برابر موانع مشخص کرده است، افتادن و خاستن، افتادن سیاووشی و خاستن رستمی. و در هر دو حال بیداردلی و مقاومت و اوج گرفتن.

تا سیاوشی بی‌گناه کشته نشود، میدان‌داری کسی چون رستم مفهوم پیدا نمی‌کند. رستم و سیاووش دست در دست هم سراسر تاریخ را درنور دیده‌اند. گاه درکنار هم بوده‌اند و گاه در وجود یک تن به هم آمیخته‌اند، مانند کیخسرو. چنین کسی در آن واحد هم شهید است و هم شهسوار. هزاران هزار تن خود را در یکی از این سه باز شناخته و یا در خاطره آنها و سرمشق آنها تسلائی و غایت مقصودی یافته‌اند.»

(ندوشن، ۲۵۳۶: ص ۲۰۲)

آن گاه که خبر کشته شدن سیاووش به ایران می‌رسد، ایرانیان یکسره غرق در ماتم و سوگ می‌شوند و به رستم رو می‌آورند. رستم که وجودش اندوه و ماتم است، سوگند یاد می‌کند که به کین‌خواهی سیاووش کمر بندد. آنگاه چنین با گردان و پهلوانان سخن می‌گوید:

به گردان چنین گفت رستم که من برین کینه دادم دل و جان و تن
که اندر جهان چون سیاووش سوار نبندد کمر نیز یک نامدار
چنین کار یکسر مدارید خرد چنین کینه را خرد نتوان شمرد
ز دلها همه ترس بیرون کنید زمین را ز خون رود جیحون کنید
به یزدان که تا در جهان زنده‌ام به کین سیاووش دل آگنده‌ام
بران تشت زرین کجا خون اوی فرو ریخت ناکار دیده‌گری

بمالید خواهم همی روی و چشم مگر بر دلم کم شود درد و خشم
 و گر هم چنانم بود بسته چنگ نهاده به گردن دون پالهنگ
 به خاک اندرون خار چون گوسفند کشندم دو بازو به خم کمند
 و گر نه من و گرز و شمشیر تیز برانگیزم اندر جهان رستخیز
 نبیند دو چشمم مگر گرد رزم حرامست بر من می و جام و بزم

(ج ۳، ص ۳-۱۷۲)

رستم در حماسه، پهلوانی کامل است. او تمام صفات یک انسان آرمانی را دارد، با وجود این از ضعف‌های بشری مبرا نیست. او به نیروی جسمانی و معنوی خود اعتقاد دارد و خیر و نیکی را کامل‌تر و تمام‌تر می‌شناسد. پیروزی و موفقیت او در نبردها مرهون داشتن دانش و زور و فرّ است. در نبرد نخستین او با افراسیاب نیرومند تورانی، در حالی که هنوز نوجوانی بیش نیست، افراسیاب را از پشت زین به زمین می‌افکند. سپهدار توران از نیرو و هیبت این نوجوان به شگفت می‌آید و چون از چنگ او می‌گریزد، نزد پدر می‌رود و این چنین رستم را توصیف می‌کند:

سواری پدید آمد از تخم سام که دستانش رستم نهادست نام
 بیامد بسان نهنگ دژم که گفتی زمین را بسوزد به دم
 همی تاخت اندر فراز و نشیب همی زد به گرزو به تیغ و رکیب
 ز گرزش هوا شد پر از چاک چاک نیززید جانم به یک مشت خاک
 همه لشکر ما به هم بردید کس اندر جهان این شگفتی ندید
 درفش مرا دید بر یک کران به زین اندر آورد گرزگران
 چنان برگرفتم ز زین خدنگ که گفتی ندارم به یک پشه سنگ
 کمر بند بگسست و بند قبای ز چنگش فتادم نگون زیر پای
 بدان زور هرگز نباشد هژبر دو پایش به خاک اندر و سر به ابر ...

(ج ۲، ص ۶۷)

رستم سرافراز و کامیاب زندگی می‌کند، اما همچون انسان عادی دست‌خوش تقدیر تلخ و جانگزای و ناکامی می‌گردد. او همان‌گونه که برخوردار از قدرت بدنی است، از به کار بستن نیرنگ و حيله دوری نمی‌کند. در جنگ با سهراب و اسفندیار و اکوان دیو،

چاره‌گری و تدبیر خود را به کار می‌گیرد. او تنها مرد رزم نیست، بلکه رسم و آیین بزم را می‌داند و آن را دوست دارد.

ویژگی‌های دوگانه رستم از نژاد و سرشت متضاد او ناشی می‌شود. پهلوان حماسی ما، از یک سو نژادش به ضحاک اژدهافش انیرانی، و از سوی دیگر به سام و گرشاسپ و جمشید ایرانی می‌رسد. نهاد و سرشت او آمیزه‌ای از نیش و نوش، جنگ و صلح، دلاوری و حيله‌گری، رأفت و سنگدلی و ... است که هر یک از این صفات را به جای خود، به نمود می‌گذارد. طبیعی است که مختصات حماسه ملی ایران، وجود چنین انسانی را ایجاب می‌کند. رستم باید هم نجات‌بخش ایران و هم مستقل و گردنکش و مایه بیم و هراس شاهان و قدرتمندان زمان باشد.

این پهلوان کامل، تجسم خرد و نیروی همه ایرانیان، سرانجام به وسیله نیرنگ نابردار خویش از پای درمی‌آید. بعید نیست که مرگ او مکافات و پادافره حيله و نیرنگ‌هایش به سهراب و اسفندیار باشد.

«نحوه نابودی رستم (پاسدار آزادی) باز می‌تواند کنایه‌ای باشد از خطری که در کمین فکر رستمی است. آنچه توانسته است مردم را از آزادی خود غافل کند نادانی و نیرنگ است. نادانی خود و نیرنگ دیگران. رستم با حيله به دست کسی که از خانواده خود اوست، کشته می‌شود.

انسان در تیره فکر رستمی، خواهان سیر به سوی تعالی و گشایش است. هر تزلزل و مکثی که در این سیر پدید آید، برای این است که گول خورده، همان‌گونه که رستم چاه شغاد را ندید و در آن افتاد. خداوندان آز، کنیززادگانی هستند از نوع شغاد که سر چاه‌های خود را پوشانده‌اند. اینان رو در رو با آزادی مقابله نکرده‌اند. کوشیده‌اند تا به مردم بفهمانند که صرف نظر کردن از آزادی عین مصلحت آنهاست. تاریخ نبرد بین ستمگر و ستمکش، استعمارگر و استعمارزده و خلاصه بین تاریکی و روشنایی، به تاریخ «نیرنگ» باز می‌گردد. شاید به همین سبب است که ضحاک که تجسم نیروی شر است در اساطیر ایرانی، موجودی عجیب‌الخلقه است که دارای سه پوزه و سه کله و شش چشم است.» (همان، صص ۶-۱۹۵)

رستم از آن هنگام که تیر را در چله کمان نهاد و به چشمان اسفندیار نشانه گرفت، از سعادت دو جهان دست شسته و ناکامی و رنج و عذاب را به جان خرید. چه، سیمرغ

به او گفته بود که کشندهٔ اسفندیار در آن جهان روی سعادت را نخواهد دید. اوج دلیری و شهامت رستم در اینجاست که برای حفظ شرف و آزادگی خود، بهایی این گونه سنگین پرداخت.

او در میان گیر و دار دردناک و سرگردانی و پریشان‌خاطری، سرانجام امانتی را که حماسه از آغاز بر دوش او نهاده بود به انجام می‌رساند. آنچه برای او اصل است و عمری را بر سر آن نهاده، به خوبی پاس داشته و به مقصود رسانده است. برای مردان بزرگی چون او، بند و خواری، چه بسا دشوارتر از مرگ و شکنجهٔ ابدی است.

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم کنون با تو راز سپهر
 که هر کس که او خون اسفندیار بریزد ورا بشکرد روزگار
 همان نیز تا زنده باشد ز رنج رهایی نیابد نماندش گنج
 بدین گیتیش شوربختی بود وگر بگذرد رنج و سختی بود
 شگفتی نمایم هم امشب ترا بیندم ز گفتار بد لب ترا
 برو رخس رخشنده را برنشین یکی خنجر آبگون برگزین
 چو بشنید رستم میان رابست وزان جایگه رخس را برنشست
 به سیمرغ گفت ای گزین جهان چه خواهد برین مرگ ما ناگهان
 جهان یادگار است و ما رفتنی به گیتی نماند بجز مردمی
 به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

(ج ۶، صص ۲۹۷-۲۹۸)

فهرست منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۲۵۳۶، «داستان داستان‌ها»، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۲- الیاده، میرچا، ۱۳۶۵، «مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ (اسطوره بازگشت تاریخ)»، ترجمه بهمن سرکاراتی، انتشارات نیما، چاپ اول.
- ۳- بهار، مهرداد، ۱۳۷۳، «جستاری چند در فرهنگ ایران»، انتشارات فکر روز، چاپ اول.
- ۴- پورخالقی چترودی، مهدخت، ۱۳۸۱، «درخت شاهنامه»، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۵- حمیدیان، سعید، ۱۳۸۳، «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی»، انتشارات ناهید، چاپ دوم.
- ۶- دادگی، فرنیخ، ۱۳۶۸، «بنددهش هندی»، مترجم رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۷- رحیمی، مصطفی، ۱۳۶۹، «تراژدی قدرت در شاهنامه»، انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
- ۸- رضی‌هاشم، ۱۳۷۱، «آیین مهر، (میترائیسم)»، انتشارات بهجت، چاپ اول.
- ۹- سرآمی، قدمعلی، ۱۳۸۳، «از رنگ گل تا رنج خار»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۱۰- عبادیان، محمود، ۱۳۶۹، «فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی»، انتشارات کهر، الیگودرز، چاپ اول.
- ۱۱- کزازی، میر جلال‌الدین، ۱۳۷۹، «نامه باستان»، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول.
- ۱۲- کزازی، میر جلال‌الدین، ۱۳۷۶، «رؤیا، حماسه، اسطوره»، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۱۳- کوروجی کویاجی، جهانگیر، ۱۳۷۱، «پژوهشی در شاهنامه»، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، نشر زنده‌رود، چاپ اول.
- ۱۴- مختاری، محمد، ۱۳۷۹، «حماسه در رمز و راز ملی»، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۱۵- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۶۹، «فردوسی و شاهنامه»، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۶- مقدم، محمد، ۱۳۸۰، «جستاری درباره مهر و ناهید»، انتشارات هیرمند.
- ۱۷- واحد دوست، مهوش، ۱۳۷۹، «نهادینه‌های اساطیری»، انتشارات سروش، چاپ اول.